

## غوغای سقیفه

فان کنت بالشوری ملکات امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب...



فان کنت بالشوری ملکات امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب.

در حینی که علی علیه السلام و چند تن از بنی‌هاشم مشغول غسل و دفن جسد مطهر پیغمبر بودند تنی چند از مسلمین انصار و مهاجر در یکی از محله‌های مدینه در سایبان باغی که متعلق بخانواده بنی ساعده بود اجتماع کردند، شاید این محل که از آنروز مسیر تاریخ جامعه مسلمین را عوض نمود تا آن موقع چندان اهمیتی نداشته است.

ثابت بن قیس که از خطبای انصار بود سعد بن عباده و چند نفر از اشراف دو قبیله اوس و خزرج را برداشته و باتفاق آنها رو بسوی سقیفه بنی ساعده نهاد و در آنجا میان دو طائفه مزبور در موضوع انتخاب خلیفه اختلاف افتاد و این اختلاف بنفع مهاجرین تمام گردید.

از طرف دیگر یکی از مهاجرین اجتماع انصار را بعمر خبر داد و عمر هم فوراً خود را بابوکر رسانید و او را از این موضوع آگاه نمود، ابو بکر نیز چند نفر را پیش ابو عبیده فرستاد تا او را نیز از این جریان باخبر سازند و بالاخره این سه تن با عده دیگری از مهاجرین به سقیفه شتافته و در حالیکه گروه انصار سعد بن عباده را برسم جاهلیت می‌ستودند بر آنها وارد شدند. (1)

خوبست جریان اجتماع سقیفه را که دستاویز اصلی اهل سنت است شرح و توضیح دهیم تا باصل مطلب برسیم.

از رجال مشهور و سرشناس که در این اجتماع حضور داشتند میتوان اشخاص زیر را نامبرد.

ابوبکر، عمر، ابو عبیده، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن عباده، ثابت بن قیس، عثمان بن عفان، حارث بن هشام، حسان بن ثابت، بشر بن سعد، حباب بن منذر، مغیره بن شعبه، اسید بن خضیر، پس از حضور این عده ثابت بن قیس بپا خاست و گروه مهاجرین را مخاطب ساخته و گفت:

اکنون پیغمبر ما که بهترین پیغمبران و رحمت خدا بود از میان ما رفته است و البته برای ماست که خلیفه‌ای برای خود انتخاب کنیم و این خلیفه هم باید از انصار باشد زیرا انصار از جهت خدمتگزاری پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدم بر مهاجرین میباشند چنانکه آنحضرت ابتداء در مکه بوده و شما مهاجرین با اینکه معجزات و کرامات او را دیدید در صدد ایزد و آزار او بر آمدید تا آن بزرگوار مجبور گردید که مهاجرت نماید و به محض ورود بمدینه، ما گروه انصار از او حمایت نموده و مقدمش را گرامی شمردیم و در اینکه شهر و خانه خودمان را در اختیار مهاجرین گذاشتیم قرآن مجید ناطق میباشد، اگر شما در مقابل این استدلال ما حجتی دارید باز گوئید و الا بر این فضائل و فداکاری‌های ما سر فرود آورید و حاضر نشوید که رشته اتحاد و وحدت ما گسیخته شود.

عمر که از شنیدن این سخنان سخت بر آشفته بود بپا خاست تا جواب او را بدهد ولی ابو بکر مانع شد و خود بجوابگویی خطیب انصار پرداخت و چنین گفت:

ای پسر قیس خدا ترا رحمت کند هر چه که گفתי عین حقیقت است و ما نیز اظهارات شما را قبول داریم ولی اندکی نیز بر فضائل مهاجرین گوش دارید و سخنانی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ما گفته است بیاد آرید، اگر شما ما را پناه دادید ما نیز بخاطر پیغمبر و دین خدا از خانه و زندگی خود دست کشیده و بشهرشما مهاجرت نمودیم، خداوند در کتاب خود ما را سر بلند ساخته و این آیه هم درباره ما نازل شده است:

للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبعون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون.

یعنی این مسکینان مهاجر که از مکان و مال خود بخاطر بدست آوردن فضل و رضای خدا اخراج شده و خدا و رسولش را کمک کردند ایشان راستگویند، بنابراین این خداوند نیز چنین مقدر فرموده است که شما هم تابع ما باشید و گذشته از این عرب هم بغیر از قریش بکس دیگری گردن نمی‌نهد و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز همه را باطاعت قریش امر کرده و فرموده است: الاثمة من قریش (2) و من در حالیکه شما را باطاعت از قریش دعوت میکنم مقصود و غرضی ندارم و خلافت را برای خود نمی‌خواهم بلکه بمصلحت کلی مسلمین صحبت میکنم و اینک عمرو ابو عبیده حاضرند و شما با یکی از این دو تن بیعت کنید.

ثابت بن قیس چون این سخنان بشنید برای بار دوم مهاجرین را مخاطب ساخته و گفت: آیا با نظر ابو بکر درباره بیعت با آن دو نفر (عمرو ابو عبیده) موافقت یا فقط خود ابو بکر را برای خلافت انتخاب میکنید؟

مهاجرین یکصد گفتند هر چه ابو بکر صدیق بگوید و هر نظری داشته باشد ما قبول داریم.

ثابت بن قیس از این گفتار آنان استفاده کرده و گفت: شما میگوئید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را برای مسلمین خلیفه کرده و او را در روزهای بیماری خود جهت ادا نماز بمسجد فرستاده است در اینصورت ابو بکر بچه مجوز شرعی سر از دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیچیده و مسند خلافت را بعمر ابو عبیده واگذار میکند؟ و اگر پیغمبر خلیفه‌ای تعیین نکرده است چرا نسبت دروغ بدانحضرت روا میدارید؟ ثابت بن قیس با این چند کلمه پاسخ دندان شکنی بابو بکر داد و زیر بار حرف مهاجرین نرفت و انصار نیز از سخنان او بیش از پیش بهیجان آمده و در مورد عقیده خود اصرار و پافشاری کردند.

در اینحال حباب بن منذر که از طایفه انصار بود بپا خاست و گفت: خدمات انصار برای همه روشن است و احتیاج بتوصیف و توضیح ندارد و اگر مهاجرین ما را قبول ندارند ما نیز پیروی از آنان نکنیم در اینصورت منا امیر و منکم امیر (امیری از ما و امیری از شما باشد) سعد بن عباده (رئیس طایفه خزرج) بانگ زد که وجود دو امیر در یک دین و یک حکومت نامعقول و بی منطق است و از اینجا اختلاف دو قبیله انصار (اوس و خزرج) ظاهر شد و قبیله اوس مخصوصا بشرین سعد برای اینکه امارت سعد بن عباده عملی نشود با مهاجرین موافقت کردند ولی طایفه خزرج هم بزودی تسلیم نشدند در نتیجه سر و صدا بالا گرفت و دستها بسوی قبضه شمشیر دراز شد و چیزی نمانده بود که فتنه بزرگی بر پا شود اسید بن خضیر هم که رئیس طایفه اوس بود با خزرج قطع رابطه نمود.

عمر از این اختلاف انصار استفاده کرد و آنها را مخاطب ساخته و گفت همانگونه که بشر بن سعد و اسید بن خضیر موافقت کردند امر خلافت باید فقط در قریش باشد تا قبائل مختلفه عرب امتثال کنند و سخن حباب بن منذر نیز در مورد انتخاب دو امیر اصلا صحیح نیست و جز فتنه و فساد نتیجه‌ای نخواهد داشت پس خوبست همه شما اطاعت از مهاجرین کنید تا فتنه و آشوب ایجاد نشده و مسلمین هم راه وحدت و اتحاد را ببیمایند.

با اینکه سخنان عمر و اختلاف دو قبیله اوس و خزرج تا اندازه‌ای روحیه انصار را متزلزل ساخته و کفه ترازوی مهاجرین را سنگین‌تر کرده بود مع الوصف عده‌ای از انصار بپا خاستند و انصار را اندرز دادند که تحت تأثیر سخنان عمر واقع نشوند.

عمر مجدداً از فضیلت مهاجرین سخن گفت انصار را بین الخوف و الرجاء مخاطب ساخته و نصیحت کرد و دست ابوبکر را گرفته و گفت ای مردم اینست یار غار و صاحب اسرار رسول خدا برای بیعت باین شخص سبقت بگیرید و رضای خدا و رسول را بدست آورید!! (3) .  
عده‌ای از انصار نیز با عمر همعقیده شده و بقوم خود گفتند عمر از روی انصاف سخن گفت و مخالفت با گفتار او شایسته نیست. در اینحال انصار یقین کردند که طایر اقبال از بالای سر آنها پرواز کرده و بر فرق مهاجرین سایه افکنده است زیرا بیشتر قوم با مهاجرین در امر بیعت هماهنگ گشته بودند.  
پایان کار:

بالاخره عمر درنگ را جائز ندید و بپا خاست و دست ابوبکر را گرفت و گفت حالا که مسلمانان بخلافت تو راضی هستند دست خود را بمن بده تا بیعت کنم، ابوبکر هم تعارفی ب عمر کرد ولی عمر پیشدستی نمود و با ابوبکر بیعت کرد قبیله اوس هم علیرغم طایفه خزرج با عمر همکاری کرده و با ابوبکر بیعت نمودند و بدین ترتیب قضیه بنفع ابوبکر خاتمه یافت (4) .

بنا بر این آن اجماع امت که پیروان تسنن بر آن تکیه کرده و خلافت ابوبکر را نتیجه شورا و سیر تاریخ میدانند بدین ترتیب تشکیل یافت یعنی شورائی که در مدینه طایفه خزرج و بنی هاشم و عده‌ای از اصحاب پیغمبر مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و خزیمه بن ثابت (ذو الشهادتین) و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ابو ایوب انصاری و دیگران در آن دخالت نداشتند و مسلمین سایر نقاط نیز مانند مکه و یمن و نجران و بادیه‌های عربستان بکلی از آن بی‌خبر بودند.  
عمر دمی آرام نمیگرفت و مردم را برای بیعت با ابوبکر دعوت میکرد و پس از خروج از سقیفه نیز همچنان در کوچه و بازار مردم را بمسجد میفرستاد تا با ابوبکر بیعت نمایند مردم بی‌خبر هم دسته دسته رو بسوی ابوبکر نهاده و با او بیعت میکردند.

ابوبکر در مسجد بمنبر رفت و گفت: ای مردم خلافت من بر شما دلیل فضیلت من بر شما نیست بلکه من مهتر شما هستم نه بهتر شما در هر کاری از شما مشورت و کمک میخواهم و طبق سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتار میکنم اگر ملاحظه کردید که من از طریق انصاف منحرف گشتم شما میتوانید از من کناره گرفته و با دیگری بیعت کنید و اگر هم بعدالت و انصاف رفتار کردم پشتیبان من باشید.

بنا بقاعده ثابت علیت هر علتی معلولی را بوجود میآورد و شباهت و سنخیت نیز بین علت و معلول برقرار میباشد و هرگز از چیدن مقدمات غلط نتیجه صحیح بدست نمیآید زیرا:

خشت اول چون نهد معمار کج

تا ثریا میروید دیوار کج

به همین جهت بلوای سقیفه نیز ضربتی بر پیکر اسلام وارد آورد که میتوان بجرأت اتفاقات و حوادث بعدی مانند گرفتاریهائی که برای علی علیه السلام روی داده و منجر بشهادت او گردید و قضیه کربلا و اسارت اهل بیت و سایر حوادث نظیر آنرا مولود و معلول همان ضربت سقیفه دانست. حجة الاسلام نیز گوید:

آنکه طرح بیعت شورا فکند

خود همانجا طرح عاشورا فکند

باز در جای دیگر فرماید:

دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد

روزی که طرح بیعت منا امیر شد.

پی‌نوشتها:

(1) بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 1 ص 142 مراجعه شود.

(2) حدیث در مورد امامت دوازده امام است ربطی بخلافت ابوبکر ندارد.

(3) چنانکه در جریان غدیر خم گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله رضای خدا را در ولایت علی علیه السلام فرموده بود نه در خلافت ابوبکر آنجا که فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابیطالب بعدی و فاصله زمانی روز غدیر تا روز سقیفه بیش از هفتاد روز نبود اما اصحاب سقیفه چه زود فراموش کردند!

(4) تاریخ طبری و غیر آن.